

سلوک نویسنده یا افول او؟

گزارش جلسه نقد رمان
«سلوک» در دفتر هنر و ادبیات داستانی

دفتر هنر و ادبیات داستانی سازمان بسیج دانشجویی در نشست هفتگی خود، تازه‌ترین رمان محمود دولت‌آبادی را در جمع منتقدان و نویسندگان ادبیات داستانی به نقد کشید. در ابتدای این نشست، مجتبی شاکری در بخشی از سخنان خود گفت: «حلقه نقد کاربردهای متنوعی را پیش رو قرار می‌دهد: بهره‌گیری هنری و آموزشی از تازه‌ترین دستاوردهای نویسنده در خلق اثر، آشنایی با فضای فکری، فرهنگی و احساسی نویسنده، کنکاش در لایه برداری از اثر برای دریافت جدی‌ترین حرف نویسنده و بالاخره دیده‌بانی از ادبیات داستانی با جدا کردن سره از ناسره، برای نمایاندن به صاحب اثر و نیز توجه دادن او به کاستیهای اثر خلق شده‌اش، و از سوی دیگر ایجاد روحیه شجاعت در نوقلمانی که به تازگی پا در عرصه نوشتن و نقد کردن گذارده‌اند و...»

این نشست، در ادامه، با مدیریت چهره‌آشنای نقد و نویسندگی، آقای دکتر پرویز، کنکاش درباره «سلوک» را پی گرفت.

«نادره عزیزی نیک» چکیده «سلوک» را این

گونه روایت کرد:

«قیس نویسنده و مسافری ست ۵۷ ساله. او در جلای وطن، در غربت کشوری اروپایی (ایتالیا)، منتظر میزبان خود (آصف) در پیاده‌رو بر نیمکتی می‌نشیند. سایه قیس به فاصله معینی هم‌نشین او می‌شود.

قیس به بازخوانی دست نوشته‌هایش می‌پردازد، و به خواننده از عشق شکست خورده‌اش نسبت به نیلوفر، خبر می‌دهد. نیلوفر در خانواده‌ای پرجمعیت با سه خواهر به نامهای آزاده، فزه، فخریمه و یک برادر به نام رضا زندگی می‌کند. پدرش، سنمار، به نوعی انقلابی و طرفدار حقوق کارگران بوده که سرخورده و منزوی شده است. سنمار مدتی گم می‌شود و سپس می‌میرد. آزاده دختر بزرگتر، بی‌اجازه پدر از دواج می‌کند؛ زندگی مشترکشان دوام نمی‌یابد؛ به طلاق می‌کشد و او بیوه می‌شود. فزه پسر دختری زشت و چهل ساله است که به قول خودش کلفت خانه است. فخریمه هم ۳۵ ساله است و در خانه به سر می‌برد. نیلوفر کوچکترین آنهاست که با حمایت قیس به دانشگاه راه می‌یابد و در موقعیت جدید خواستگاری هم برایش پیدا می‌شود. خواهرها او را به این ازدواج تشویق می‌کنند تا مگر بخت خودشان باز شود. قیس سرخورده از عشق یازده ساله به نیلوفر، در پی گرفتن انتقام از معشوقه عهد شکنش است.

قیس در بازخوانی دست نوشته‌های خود، گاه از زبان سایه خودش، گاه از زبان سنمار و گاه از زبان پدرش، اطلاعاتی را به خواننده منتقل می‌کند. به دست گرفتن شوشکه (خنجر تیز) که استاد ظریف برای او ساخته، فضای ذهنی او را مملو از کینه و

انتقام‌کنشی از معشوقه‌اش به وسیله این آلت قتاله می‌کند.

دکتر پرویز با تشکر از خانم عزیزی نیک گفت: «واقعاً تهیه چکیده‌ای از رمانی که اساسش ماجرا محور نیست و کندوکاوی درونی اساس آن را شکل می‌دهد، کار دشواری ست. سلوک اثری متفاوت در مقایسه با دیگر آثار دولت‌آبادی است. بازی با فرم، پدیده جدیدی ست که برای نخستین بار از دولت‌آبادی در «سلوک» ظاهر شده است. دوستان در نقدشان به فرم و درونمایه اثر پرداختند.»

نخستین منتقد سهیلا عبدالحسینی با مروری بر آثار دولت‌آبادی، «سلوک» را در سبک متفاوت از آنان خواند. انتخاب زاویه دید سیال ذهن، که البته در همه جای اثر، اهل بکارگیری آن رعایت نمی‌شود، نوعی روایت را به وجود آورده که همه چیز در ذهن قیس شکل می‌گیرد و شخصیتها ساخته ذهن قیس‌اند.

این منتقد گفت: «ایجاب به کار گرفته شده در نثر. که حجم نوشته را از سه برابر صفحات موجود به ۲۱۲ صفحه رسانده. نثر را ناقص و مخاطب را در گنگی و تخییر گرفتار می‌کند. دولت‌آبادی در تعارض سنت و مدرنیسم، شخصیت قیس را بین امرالقیس و قیس مجنون معلق کرده که در چهره مدرنیته و سنت، برای انتقام از معشوقه گریزپایش، دست بردن به آلت قتاله (شوشکه) راه، چاره کار می‌داند.»

عبدالحسینی چنین شخصیتهای زن را در چهره‌های فریبکار و بدطینت از کاستیهای اثر خواند. وی دولت‌آبادی را صاحب سبک و قدرت وی را در پرداخت نثر و به کارگیری افعال در فرم جدید با حفظ معنا و ساختار، ارزشمند خواند و فراز پایانی



سهیلا

عبدالحسینی

سلوک سیری رو

به اوج می‌خواهد.

اما آنچه که

دولت‌آبادی خلق

کرده، نازل است یا

تعالی؟

سلوک اثری متفاوت

در مقایسه با دیگر

آثار دولت‌آبادی

است. بازی با فرم،

پدیده جدیدی ست

که برای نخستین بار

از دولت‌آبادی در

«سلوک» ظاهر شده

است.

نقد خود را این گونه بیان کرد: «نویسنده ادعا می کند سلوک یک حرکت درونی ست و خود را سالک می داند. حرکت سبزی رو به اوج می خواهد. آیا آنچه دولت آبادی خلق کرده، تنزل است یا تعالی؟ دولت آبادی با این کتاب نشان داد که متعلق به این سبک و درونمایه هایی از این دست نیست.»

مجتبی حبیبی در نقد خود «سلوک» را سفرنامه ای درونی خواند و قیس را با پریشماری قرینه هایی متعدد، همان دولت آبادی دانست. وی در ارزیابی فرامتن، به گرایش فکری دولت آبادی (چپ مارکسیست) اشاره کرد که به نوعی آفارش نامید این گرایش فکری و جامعه آرمانی مارکسیستی است. وی زوال مارکسیسم و فروپاشی شوروی سابق را علت محوری از هم پاشیدگی ذهنی و آرمانی نویسندگانی از این دست خواند. دولت آبادی را نویسنده مسلط سبک رئالیسم و آشنا به فولکلور فضای داستانهایش خواند. وی ورود این نویسنده را به فضاهای شهر و مدرنیسم، ناهمگون با توانمندی او ارزیابی کرد. و فرم و قالب نوشتاری سلوک را غیرجذاب دانست. به گونه ای که جز به تکلیف نقد و بودن در مجموعه اهل قلم، امکان به پایان بردن این رمان میسر نبوده است. وی نام بردن نویسنده از شخصیت هایی چون کافکا، فروغ، شاملو و هدایت در سلوک را، نشانه گرایش فکری او برشمرد و قرینه سازی «سلوک» را با شخصیت و درونمایه بوف کور، سیاه بینی و عقب گرد دولت آبادی دانست.

این منتقد در بخش دیگری از نقد خود نثر «سلوک» را، از نقطه نظر آهنگین بودن، مشابه دیگر آثار او دانست و با بیان نمونه هایی از واژه سازی جدید، از آن تقدیر کرد.

مجتبی حبیبی درخصوص درونمایه «سلوک» گفت: «رو به فنا رفتن همه چیز محور اصلی این رمان است. قیس، سنمار، نیلوفر و خواهرهایش، اوضاع و احوال اجتماعی و... همه رو به فناست. آشفتگی، پریشانی، ناامیدی و سیاهی بینی با پناه بردن به شوشکه، چاره زمانه زوال عشق از منظر دولت آبادی است.»

یکی دیگر از شرکت کنندگان با تکیه بر مصاحبه روزنامه همشهری با نویسنده و همچنین اظهارنظرهای برخی که با وجود ناهمی اثر، در نوبت مطالعه اول و دوم و حتی نوبت سوم، از آن به عنوان اثری فوق العاده تجلیل کرده بودند، از شجاعت نداشتن برخی منتقدین و مرعوب شدن در مقابل شخصیت نویسنده انتقاد کرد و اجازه خواست بخشی از پرسش و پاسخ با نویسنده را، برای شفاف شدن گنگی های اثر بخواند: مصاحبه «رنج روح» از روزنامه همشهری - سه شنبه ۲۳ تیر ۱۳۸۲

■ از ویژگی، آثار داستان مدرن و فراتر از آن، تغییر زاویه های دید در هر فصل و بخشهای متفاوت یک اثر است. با وجود اینکه در «سلوک» سعی در نوعی مدرن نویسی حس

می شود، زاویه دید اول شخص درونگرا تا نهایت داستان باقی می ماند.

دولت آبادی، واقعاً نمی دانم. درواقع همه این اشخاص در تخیل این قهرمان «قیس» بیان می شوند. اگر شده از زوایای مختلف ولی در نهایت همه اینها در مجموعه توی ذهن این آدم هستند. بنابراین نمی توان گفت از لحاظ این استیل، این زاویه دید کدام است؟ من هرگز به چنین چیزهایی مقید نبوده ام و به گمانم فهم فلسفی این موضوع برایم از پنجاه سال پیش رخ داده است و چیز عجیبی برایم نیست.

■ البته ما پیرامون فهم فلسفی این موضوع هم حرف می زنیم اما به طور خلاصه می پرسم: آیا این، یک نواخت ماندن زاویه دید، جای اشکال و سبب عدم آشنایزایی لحظه به لحظه یک اثر که می خواهد کلاسیک نباشد، نیست؟

دولت آبادی: من چیزی نمی دانم. من تمام سعی خود را کرده ام که این ایجاز، در انسجام لازم خودش ترکیب و ارائه شود. ■ و مدرنیسم در داستان، یعنی همان چیزی که در زبان سیاسی و اجتماعی این روزها می گویند: سنت و مدرنیته؟

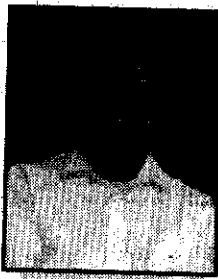
دولت آبادی: بله این یک تناقض عمده است و اینکه شما می گوید با یک شیوه کلاسیک آغاز می شود استنباط شماست و من هیچ مانعی نمی بینم. اتفاقاً خیلی خوب است که شما برداشتی اینگونه دارید. برای اینکه وقتی خودم به این کار می اندیشم، می بینم مجموعه ای است از همه تناقض هایی که وجود دارد و داشته است. زیرا اگر بخواهیم ریشه یابی کنیم، می رسید به ارزشهای سنتی و تقابل آن با روزمرگی کنونی که وجود دارد. این را در یکایک شخصیتها می توان دریافت.

■ آیا می توان گفت که شخصیت قیس همان سایه است. سایه ای که قیس هرگز به آن نمی رسد و فاصله میان آنها در یک نواخت باقی می ماند. آیا این همان سرنوشت نیست که جلوتر از او راه می رود؟

دولت آبادی: چرا که نه. همانطوری که می بیند، سرنوشت او در پایان (درست لحظه ای که او وارد گورستان می شود و می بیند کس دیگری جای او روی نیمکت نشسته است) در کس دیگری تکرار می شود.

■ پس می توان آن را یک سرنوشت جمعی نیز قلمداد کرد؟

دولت آبادی: بله. وقتی قیس به دروازه گورستان وارد می شود، می بیند یک نفر دیگر جای قبلی نشسته است. بعد همان شخصیت تازه برمی خیزد و قیس به سمت نیمکت می رود. می بیند که همان کاغذها و یادداشتهای همان حرفها تکرار شده است و این تکرار تنها برای شخصیت هایی که من آفریده ام نیست. به من و شما هم تممیم پیدا می کند. ■ در حقیقت سرنوشت قیس سرنوشت انسانیت است؟



احمد شاکری
به صرف
استفاده از
جریان سیال
ذهن، نمی توان
به پست مدرن
بودن اثر قائل
شد.

«نویسنده ادعا می کند سلوک یک حرکت درونی ست و خود را سالک می داند. حرکت سبزی رو به اوج می خواهد. آیا آنچه دولت آبادی خلق کرده، تنزل است یا تعالی؟ دولت آبادی با این کتاب نشان داد که متعلق به این سبک و درونمایه هایی از این دست نیست.»

دولت‌آبادی: بله و من فکر می‌کنم که اگر جز این بود ادبیات شمرده نمی‌شد.
■ به عبارتی شخصی کردن تجربیات عمومی و بالعکس...

دولت‌آبادی: همینطور است که شما می‌گویید.
■ من توان گفتم هدف شما نوشتن اجزای تاریخ در حوزه زبان بوده است.

عملاً همینطور بوده است. گرچه من امروز به این درک رسیده‌ام. یعنی اگر پیش از من اثری مثل کلیدر پدید آمده بود، کار من آسان‌تر بود. «توماس مان» می‌گوید: «آثار بزرگ وقتی پدید می‌آیند که دوره تاریخی آنها به پایان رسیده یا در حال زوال باشد» تمام آنچه من نوشته‌ام، این تعریف بر آنها مصداق پیدا می‌کند: فتودالیسم همزمان با کلیدر در حال زوال بوده است. مقطع زوال فتودالیسم تا اصلاحات ارضی را «جای خالی سلوچ» پر می‌کند. مقطع مهاجرت وسیع را «روزگار سپری شده مردم سالخورده» دربرمی‌گیرد و حالا مقطع شکست عشق در جامعه، در «سلوک» بازتاب می‌یابد که ذهنش از آثاری مانند ویس و رامین، بیژن و منیژه، سودابه و سیلوش و... پر شده است و «سلوک» پدید می‌آید.

دولت‌آبادی عمده تفاوت «سلوک» با آثار قبلی خود را ایجاز آن می‌داند و می‌گوید: «ایجاز همواره از آن آرزوهای بزرگ هنری من بوده است. امینوارم ایجاز این اثر مشمول این تعریف همینگوی بشود که می‌گوید: «اثر برجسته بیشتر از آنچه بیرون است، در درون وجود دارد.» من این را پرسیدم و شنیدم که تنها یک سی و یکم یک کوه یخی در بیرون دیده می‌شود. بقیه در آب فرو رفته و پیدا نیست.»

منیژه جانقلی، دیگر منتقد زوایه دید سیال ذهن را برای بیان آشفته‌گی و پریشان‌حوالی قیس، زوایه دید مناسب خواند و ذهن قیس را آینه آمد و شد شخصیتها دانست. وی گفت: «نقل گفته‌ها گاهی آنقدر گنگ و یا مشابه است که ضمیر آن شناخته نمی‌شود و خواننده نمی‌داند این قیس است که دارد می‌گوید و یا سایه‌اش یا سنمار.»

جانقلی گفت: «من نیمی از اثر را با مشقت و نیم دیگر را، نه به راحتی خوانم ولی هنوز هم ابهامات زیادی در مورد شخصیتها و رفتار و اندیشه‌هایشان برایم باقی‌ست. من این نوع پیچیده روایت کردن را، که به زیبایی کار نمی‌افزاید و نوعی بازی با فرم در قالب سبک پست مدرن است، نمی‌پسندم.»

مدیر جلسه دکتر پرویز، با توضیحاتی از منتقدین حاضر خواست با تکیه بر خود اثر و نه برون متن، به ارزیابی آن بنشینند. وی دولت‌آبادی را مورد انتقاد قرار داد که در مصاحبه‌اش، خواندن «سلوک» را، منوط به خوانده شدن دیگر آثارش دانسته است. دکتر پرویز گفت: «یک اثر باید بتواند جامع و کامل باشد و خودش مستقل خواننده شود. خواننده نمی‌تواند تمام آثار یک نویسنده را برای فهمیدن

یک اثر او بخواند. مگر آنکه شماره مسلسل روی آن خورده باشد و جلد جدیدی از آن مجموعه باشد. اما پدیده پیچیدگی دو وجه دارد: نوعی از آن که به ضرورت کار و برای کمک به زیبایی اثر شکل می‌گیرد. نوعی دیگر از آن، که امروزه برخی از روشنفکرهای ما هم دچار آن هستند. مبهم کردن غیرضرور و غیرادبی روایت داستانی‌ست که البته در دوره‌های گذشته هم این نحو ابهام‌انگیزی‌های نوشتاری وجود داشت.»

احمد شاکری، دیگر منتقد گفت: «برای تبیین در رمان «سلوک» باید آن را در حوزه خاصی که در آن شکل گرفته است، بررسی کرد. نوع زاویه دید به کار رفته در اثر، دلالت بر این حوزه خاص دارد. جریان سیال ذهن به کار گرفته شده توسط دولت‌آبادی، نشان از آن دارد که این رمان را باید در حیطه رمانهای روانکاوانه قرار داد.»

با توجه به این فرض، انتظارات باید مطابق معیارهای کشف فضاهای ذهنی نویسنده باشد و عمل نقد بسیار مؤخر از عمل کشف متن ادبی قرار گیرد. در «سلوک» با ذهن فعال راوی مواجه هستیم که به نحو آشکاری، واقعیت‌های ذهنی‌ای را که متنازع از خارج است، در حیطه خیالش بازآفرینی می‌کند و آنها را تحلیل می‌کند.»

شاکری افزود: در حقیقت در «سلوک» ما نهایتاً به کشف نویسنده «قیس» موفق می‌شویم. قیسی که باید در آینه افکار و دغدغه‌های خود تعریف شود. دیگر اینکه مقایسه «سلوک» با دیگر آثار آقای دولت‌آبادی، باید با میزان صحیحی صورت گیرد. صرف استفاده از سبکی نو در کارنامه دولت‌آبادی، نمی‌تواند ملاک قوت یا ضعف اثر باشد. نویسنده خود در بخشی از کتاب به این امر اذعان می‌کند که تجربه سالیان دراز، او را به این نتیجه رسانده است که کلمات، قدرت حمل واقعیات را ندارند. ضمن اینکه نویسنده، راوی، بسیار نسبت به محیط مدرن اطرافش بی اعتماد شده. تجربه‌های حسنی او روحش را اغنا نکرده است و حالا او مانده با تجربه‌ای که به کشف واقعیات زندگی منتهی شده و ابزار، کلمات، که محملی فرار و سرکش و ضیق‌اند. از این رو دولت‌آبادی در این اثر به محاکات خود می‌نشیند. خودی که افکار پریشانی آن را احاطه کرده و تنها تجربه امید بخشش عشقی بود که هم به فرجامی دلخواه ختم نشده است. البته من موافق نیستم که به صرف استفاده از جریان سیال ذهن، به پست مدرن بودن کار قائل شویم.»

شاکری در ادامه گفت: در این اثر می‌توان محوریات واقعیات واحد را مدنظر قرار داد که نویسنده هم به آن اقرار دارد. در حالی که در داستانهایی پست مدرن، شخصیتها و واقعیات خارجی مفاهیمی لغزنده‌اند که هیچ‌وقت تشخیص پیدا نمی‌کنند و دائم چون کلیاتی در پی مصادیق معین هستند. در «سلوک» باید در نظر داشت که نویسنده سبیری را میان نفرت و عشق و زندگی و مرگ طی می‌کند. عشق در نگاه نویسنده، قبل از اینکه به فروپاشی



**و حقیقه
 علی اکبری
 سامانی
 شخصیت‌های
 زن این رمان
 همه به نوعی
 سیاه هستند.**

**رو به فترتن همه
 چیر محور اصلی
 این رمان است
 قیس، سنمار،
 نیلوفر و
 خواهرهایش
 اوضاع و احوال
 اجتماعی و... همه**

**رو به فناست
 آشفته‌گی
 پریشانی، ناامیدی
 و سیاهی بینی با
 پناه بردن به
 شوشکه، چاره
 زمانه زوال عشق
 از منظر
 دولت‌آبادی است.»**

بینجامد، ستودنی و زیباست. دولت‌آبادی بارها عشق را تمجید می‌کند و به آن جنبه‌ای قدسی و الهی می‌بخشد. اما او در ادامهٔ رمان، این تجربهٔ شخصی نافرجام را به مقصد مقصود نمی‌رساند. وی گفت: «سلوک» لو پایان و غایت مورد انتظار و متوقع را ندارد و در حقیقت زاوی، هم در مصداق و هم در درک مفهوم کلی عشق، ناتوان می‌ماند. آرزو خمسه کجوری در نقد خود، «سلوک» را خلاف انتظار دانست.

وی گفت: «همان طور که شعر نو گفتن از حافظ مورد انتظار نیست، روایت پست مدرن هم از نویسندگانی که تمام نوشته‌هایش در سبک رئالیسم شکل یافته، تمجبات‌انگیز است. ولی من آن را همراه شدن با زمانه و از هوشمندی نویسنده می‌دانم. من پس از خواندن «سلوک» چند روزی با شخصیت‌های آن درگیر بودم. من فکر می‌کنم این شخصیت‌ها ما به ازای بیرونی دارند. دولت‌آبادی در «سلوک» به خلاف «کلیدر» و «جای خالی سلوچ» و... شخصیت‌هایش فاقد ماجرا و فعل بیرونی هستند و تنها در ذهن راوی شکل می‌گیرند. لذا عشقی چون مارال در «کلیدر» امروزه قابل نشان دادن نیست. قیس از زوال عشق می‌گوید و نیولوفر را که در ذهنش می‌کشد.»

وجهی علی‌اکبری سامانی با پرهیز از تکرار نکاتی که دیگر شرکت‌کنندگان بیان کردند، گفت: «شخصیت‌های زن این داستان، همه به نوعی سیاه هستند. حتی سنمار که نامی عربی و غیرمتعارف است از نام معماری برگرفته شده است که برای نعمان بن منذر قصری زیبا ساخت و نعمان برای آنکه کاخش بی‌رقیب باشد، پس از اتمام بنا، او را از بالای عمارت به زیر افکند. من فکر می‌کنم آقای دولت‌آبادی، سنمار را که فردی مثبت و انقلابی بود، با آن نحو خارج کردن از صحنهٔ رمان به شخصیتی تباه شده تبدیل کرد. از آن بالاتر قیس. احتمالاً اشاره به قیس بن عامر. یا مجنون که در نزد عرفا شهرهٔ عشق ورزیدن به لیلی‌سته در این داستان به قیسی تبدیل شده است که رانده و مانده از همه‌جا، در ذهنش درین نیولوفر را با خنجری طراحی می‌کند. در صورتی که می‌توانست با آوردن شخصیت‌های سفید در کنار این سیاهیه‌ها، فضایی واقعی‌تر را نشان بدهد.»

مهدی جهان در نقد خود گفت: «آقای دولت‌آبادی در این رمان سعی کرده است به فضا و سبکی متفاوت برسد و از فضای رئال و بومی حاکم بر دیگر آثارش مانند «کلیدر»، «اوسته بابا سبحان»، «جای خالی سلوچ» و... به یک فضای مدرن و پیشرفتهٔ اروپایی پا بگذارد.

آثار پیشینش زمینهٔ اجتماعی و بعضاً سیاسی دارد؛ فضای روستایی فتودالیه را به تصویر می‌کشد و به فضای شهر نزدیک می‌شود؛ شخصیت‌های مهاجر و مفلوک را مطرح می‌کند؛ مطمئناً در «سلوک» حاصل کار باید یک رمان پست مدرن باشد. کار اولین تجربهٔ آقای دولت‌آبادی در سبک پست



دکتر محسن پرویز: سلوک به تیرگی بوف کور نیست... می‌توان دریافت که قیس (شخصیت اصلی) می‌تواند خود دولت‌آبادی باشد.

برای تدقیق در رمان «سلوک» باید آن را در حوزهٔ خاصی که در آن شکل گرفته است بررسی کرد. نوع زاویه دید به کار رفته در اثر، دلالت بر این حوزهٔ خاص دارد. جریان سیال ذهن به کار گرفته شده توسط دولت‌آبادی، نشان از آن دارد که این رمان را باید در حیطهٔ رمان‌های روانکاوانه قرار داد.

مدرن است. تجربه‌ای که با جهش‌هایی از رمانتیسم به رئالیسم و سپس سوررئالیسم به پست مدرن (مدرنیسم) رسیده است. آقای دولت‌آبادی در این رمان سعی کرده با ورود به دنیای پست مدرن، با نسل جوان قرن بیست و یکم ارتباط برقرار کند. رمان «سلوک» در فضای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم شکل می‌گیرد؛ یک فضای مدرن، در حال پیشرفت و سریع، ولی آقای دولت‌آبادی این فضا را بسیار سرد، خاموش، تاریک و تا حدودی طاقت‌فرسا به نمایش می‌کشد.

از آنجا که دولت‌آبادی چنین فضایی را - که بیشتر به انگلستان قرن هفدهم و هجدهم شبیه است - در زمان مورد نظر خود پیدا نکرده، بناچار سراغ یک قبرستان یا پارک متروک یا حناقل بسیار خلوت رفته و اکثر داستان در چنین فضایی شکل می‌گیرد. حضور یک شخصیت صددرصد سنتی، که فکر، رفتار و عشقش و حتی نامش حاکی از گذشته‌هاست، به راستی حضورش در سلوک چه معنی‌ای دارد؟

من هم مانند برخی دوستان معتقدم: قیس در سلوک دولت‌آبادی است.»

نادره عزیزی نیک پیرامون درونمایهٔ «سلوک» گفت: «از «سلوک» رفتن از دنیای مادی به سوی زیبایی‌های قرب الهی انتظار می‌رفت، تا معنی «سلوک» که بیشتر واژهٔ عرفانی‌سته خود را نشان بدهد. ولی برخلاف معنای واژهٔ «سلوک»، شخصیت‌ها رو به فقرا و نیستی می‌روند. گویی عشق به معنای واقعی آن وجود ندارد و نفرت به جای عشق نشست است.»

وی با مرور بوف کور گفت: «بیرمرد خنزر پنزری صادق هدایت، نمش قطعه قطعه شدهٔ زنش را داخل چمنان در کالسکه حمل می‌کند. دولت‌آبادی هم در صفحه ۱۶۱ سلوک می‌گوید: «من از درون شبیه شده‌ام به بیرون آن شمایل خنزر پنز که شبانه با کالسکه‌اش چمنانی را به طرف بیرون شهر حمل می‌کند.»

که آنجا جنازهٔ قطعه قطعه شدهٔ زنش، زنی پیشا مرده را در چاله‌ای سر به نیست کند. نه به بی‌شبهت نیستم. نیستیم به هم. نمش من که محتوای جنازهٔ من است...»

نویسنده در ذهن قیس، ارادت خودش را نسبت به «بوف کور» و صادق هدایت نشان داده است. دکتر پرویز، مدیر جلسه، با فهرست‌بندی نقطه نظرهای مشترک، «سلوک» را به تیرگی «بوف کور» ندانست و با بیان فرازهایی از اثر، عشق شکل یافته در ذهنیت قیس را از جنس عشق مطرح شده در «بوف کور» خواند. وی افزود: «می‌توان دریافت که قیس می‌تواند خود دولت‌آبادی باشد.» دکتر پرویز با توجه به محدودیت زمان جلسه، برخی رمزگشایی‌ها و پرده‌برداری از حروف سیاه‌تر تایپ شدهٔ کتاب را به نوشته شدن نقد مکتوب آن در آینده واگذار کرد. این نشست با اعلام برنامه‌های آتی به کار خود پایان داد.